



اقامه دین در چشم انداز حوزه

(اقدام ها و کاستی ها)



گفت و گو درباره سندی که قصد داریم چهارمورد از آن را بررسی کنیم .

سند چشم انداز حوزه های علمیه در ۱۳۹۴ شمسی، تصویب و به طور رسمی ابلاغ شد. در این سند، رسالت حوزه: «اقامه دین و اعتلای کلمه توحید مبتنی بر اجتهاد بر پایه قرآن، سنت نبوی و مکتب اهل بیت (علیهم السلام)» بیان شده است. آنچه در این گفت و گو مورد بحث قرار خواهد گرفت، موضوع «اقامه دین» است. به نظر می رسد بحث اقامه دین در این سند و در نظر نویسندگان آن، با آنچه قبل از انقلاب وجود داشت، تفاوت های جدی دارد؛ چراکه در نگاه سنتی قبل از انقلاب، اقامه دین در یک فضای محدودی دنبال می شد. حال آن که پس از انقلاب، اقامه دین به معنای سامان دهی زندگی اجتماعی و سیاسی مردم یا متدینین و جمع توأمان مرجعیت دینی، اجتماعی و سیاسی مورد نظر قرار گرفت. بحث ما در این جا بر چهار مأموریت از مأموریت های هفت گانه حوزه علمیه است که در سند این گونه اشاره می کند:

بی توجهی کند آن وقت سند دچار اجمال‌ها و ابهام‌هایی می‌شود که این اجمال و ابهام‌ها، بر کلیت سند سایه می‌افکند.

بحث اصلی از این نقطه آغاز می‌شود که از قدیم (به ویژه در دوران قرون وسطا مسیحی) مسئله‌ای به نام آیین دو شمشیر مطرح بود: شمشیریک، دانش، معنویت و دین بود؛ شمشیر دوم، قدرت حاکمیت و قدرت سیاسی است. آیین دو شمشیر بر تفکیک و جدایی هر دو آیین دین و دولت تأکید داشت و بر این نکته اصرار می‌ورزید که باید سیاست را به قیصر و دین و معنویت را به نهاد کلیسا و مقام پاپ واگذار کرد. بعد از رحلت پیامبر ﷺ می‌توان سقیفه را برپاکننده نظام آیین دو شمشیر در درون اسلام دانست به این معنا که همه افرادی که در سقیفه جمع شدند یا عموم‌شان یا اکثرشان افضلیت و علمیت علی ﷺ را قبول داشتند، اما این‌ها را دلیل برای این که آن شمشیر قدرت و خلافت را در اختیار حضرت قرار بدهند تلقی نکردند و بنابراین در آن جا این آیین دو جبهه‌ای یا دو شمشیری قدرت شکل گرفت و جلو آمد. البته امامیه با قاطعیت آیین دو شمشیر را رد کرد و بر این نکته اصرار ورزید که قدرت معنوی باید با قدرت سیاسی همگام باشد و امکان جدایی این دو از یک دیگر ممکن نیست. این اولین بحث مهم و تعیین کننده از زمان رحلت پیامبر اسلام ﷺ بود و می‌توان گفت تا به امروز، همه فراز و فرود تمدن اسلامی تا حد زیادی تابع این مناقشه بوده است.

مأموریت چهارم: تربیت نیروی انسانی برای رفع نیازهای دینی جامعه و نظام اسلامی و حوزه‌های علمیه؛

مأموریت پنجم: تبلیغ، ترویج و تثبیت و تعمیق ارزش‌ها و معارف اسلامی در دو سطح ملی و فراملی؛

مأموریت ششم: پشتیبانی و حمایت از نظام اسلامی و هدایت در جهت تحکیم و تقویت و اعتلای آن؛

مأموریت هفتم: تلاش در جهت تحقق تمدن اسلامی براساس آیات و روایات و آموزه‌های مکتب اهل بیت ﷺ.

باپیش‌فرضی که اشاره شد و نیز مأموریت‌های پیش‌گفته در چارچوب سند چشم‌انداز حوزه‌های علمیه، نقطه نظریات خود را بفرمایید؟

حجة الاسلام نبوی: ابتدا یک ارزیابی کلی از سند چشم‌انداز و نقشه راه آینده آن و نیز روشی که در تدوین سندهای پایه کشور وجود دارد اشاره می‌کنیم؛ در ادامه به چند نقطه قابل تأمل مهم و جدی را بررسی و در نهایت مسئله را قدری تبیین کرده تا به نتیجه بهتری برسیم.

وقتی حوزه علمیه برای خود سند چشم‌انداز تعریف می‌کند و به صورت ره‌یافت‌های کلی شکل می‌دهد قبلش حتماً نیاز دارد که در دو سه حوزه تکلیف خودش را با کلیت حرکت جامعه و پیش‌رفت جامعه اسلامی ایران و نیز مناقشاتی که در جهان اسلام و میان مذاهب وجود دارد روشن کند. اگر حوزه به این مسائل

نظرمی‌رسد، این سند، مناسبات میان حوزه و حاکمیت را به هیچ وجه تعریف نمی‌کند. نکته دوم را برمی‌گردیم به بخش تحولات دانشی و بینشی در میان جوامع بشری در دو سه قرن اخیر، که مجال دیگری می‌طلبد.

حوزه: آیا منظورتان از حجیت بخشی و اعتبار بخشی دانش دینی، مشروعیت بخشی این دانش به قدرت و حاکمیت است یا خیر؟ دکتر نبوی: جواب‌های متعددی می‌شود به این سؤال داد. بحث من بیشتر ناظر به این بود که نویسندگان سند متوجه باشند که این‌طور ابهام موضع گرفتن، مسیر تحول حوزه را تعیین و تکلیف نمی‌کند! مصداق‌هایش را عرض می‌کنم. مثلاً ما هنوز وضعیت‌مان روشن نیست که میان آنچه که شورای نگهبان به‌عنوان مصوبات فقاهتی می‌پذیرد (یا شریعتش را تأیید می‌کند یا عدم مغایرت و مخالفتش را تصویب می‌کند) با شرع و مراجع فتوای برجسته تقلید چه مناسبتی وجود دارد. یا مثلاً میان بخش مربوط به مبانی برنامه‌ریزی

با پیروزی انقلاب اسلامی دومرتبه همان ندای تجمیع حرکت جامعه اسلامی بر محور قدرت واحد دین و معنویت و حاکمیت مطرح و انقلاب بر همین مبنا پیروز شد و امام علیه السلام مسیر چنین حکومت و مدیریتی را گشودند و تا امروز هم به همان صورت ادامه پیدا کرده است؛ نکته مهم این است که حوزه علمیه قم بایستی جایگاه خودش و مختصات دقیق خویش را ابتدا در این مناسبات و مناقشات سرنوشت‌ساز روشن کند؛ به نظر، جایگاه این مناقشه در سند مبهم است. مفهوم کلی "پشتیبانی از نظام جمهوری اسلامی" که در سند به آن اشاره شده، اگر بار و مسئولیت واضحی که حوزه علمیه به عهده می‌گیرد روشن نشود مسئله‌ای را حل نمی‌کند؛ مثلاً آیا بخش حجیت و اعتبار دانش دینی که پشتوانه و مقوم حکومت است این را حوزه به‌تمامه می‌خواهد به عهده بگیرد یا خیر؟! این‌ها معلوم نیست! بیشتر از این سند چنین حالتی قابل استنباط است که یک مجموعه علمی، یک مجموعه تعلیم و تربیت به‌صورت قاعده‌مند و مدرسه‌ای در حوزه علوم دینی به‌صورت تخصصی در زمینه معارف دینی با قالبی تعریف شده کار می‌کند و ضمناً پشتیبان حکومت هم هست. حکومتی که خودش برخاسته از منشأ دینی است و اجراکننده اش متفکران و برجستگان حوزه علمیه و در حقیقت از مراجع تقلید بزرگ حوزه علمیه است که آمده و نظام جمهوری اسلامی را بنیان‌گذاری کرده است. لذا به

وقتی حوزه علمیه برای خود سند چشم‌انداز تعریف می‌کند و به صورت ره‌یافت‌های کلی شکل می‌دهد قبلش حتماً نیاز دارد که در دو سه حوزه تکلیف خودش را با کلیت حرکت جامعه و پیش‌رفت جامعه اسلامی ایران و نیز مناقشاتی که در جهان اسلام و میان مذاهب وجود دارد روشن کند.

می‌گیرد، منتها کاملاً حداقلی و بیش از آن را به گردن نمی‌گیرد که این را در مسئله دوم بیشتر توضیح خواهیم داد.

در مسئله دوم، باید به این نکته اشاره کرد که دنیای امروز غرب با "بحران حجیت و دلالت" مواجه شده است و هر چه جلوتر آمده، اراده را خود بنیاد کرده و به آن اصالت داده است و گفته اراده انسان، نباید با تجویز و ملاحظات تجویزی محدود شود و براین اساس، توانسته برای دنیای خویش، یک آزادی کاملاً لجام‌گسیخته در همه زمینه‌ها تعریف کند و جلو برود. این مسیر، تلاطم بسیار بزرگی را در بینش و نگرش و حرکت انسان معاصر ایجاد کرده و برای ما هم که در معرض تکانه‌ها و امواج نظری و فرهنگی غرب بوده‌ایم، تبعات و تأثیراتی داشته است. در این مواقع به عهده گرفتن یک مسئولیت تمام عیار و گسترده در خصوص حجیت و اعتبار دانش دینی، توسط حوزه علمیه نقش بسیار مهمی دارد و ما در این سند، چیزی ناظر به این رویکرد نمی‌بینیم.

از این که یک برداشت کلی از اقامه دین داشته باشیم و بگوییم ما برای دین و فهمیدن و فهماندن دین تلاش می‌کنیم کافی نیست، مسئله این است که بتوانیم فهم دینی و دانش دینی را در این تلاطم و در این بحران حجیت دلالت در تفکر به صورت یک مبنا و حرکت کاملاً روشن به عهده

که حکومت اتخاذ می‌کند و آنچه که حوزه‌های علمیه باید به عنوان تولید مبنا متولی آن باشند رابطه مشخص و واضحی تعریف نشده است؛ بیشتر کلی‌گویی است و هیچ مبدأ و منشأ واضحی در این قضیه وجود ندارد؛ این همان اجمالی که به هیچ وجه نمی‌تواند پاسخ مسئله‌ای را بدهد. این‌ها را عرض کردم که برسیم به سؤال شما.

یکی از بحران‌های ما این است که مقامات حکومتی در سطوح مختلف در قوه مجریه، قضاییه و مقننه از افراد روحانی و غیرروحانی اتخاذ مواضع پایه‌ای می‌کنند که برای جامعه سرنوشت‌ساز هم هست و با این کار، نظام اعتبار فکر دینی و حجیت فکر دینی را دائماً دچار اختلال می‌کند. نمی‌خواهیم بگوییم همه یک جور فکر کنند، اما به هر حال بایستی مسیری که می‌خواهد به عنوان دانش مولد و اندیشه پشتیبان، درون حکومت بیاید این مسیر در درون حوزه علمیه به اندازه کافی وضع روشنی پیدا نکرده است تا بتواند خروجی خودش را بدهد. همین ابهام، گاهی موجب وضعیتی می‌شود که بخشی از حوزه بگوید که من باز هم می‌خواهم به همان فکر

قدیمی برگردم و به این نتیجه برسد که این‌طور تمام قد پای یک حکومتی ایستادن، شاید در دوران غیبت امکان‌پذیر نباشد! البته این فکر سنتی در حد خودش مسئولیت می‌پذیرد و حجیت را به گردن

● مفهوم کلی "پشتیبانی از نظام جمهوری اسلامی" که در سند به آن اشاره شده، اگر بار و مسئولیت واضحی که حوزه علمیه به عهده می‌گیرد روشن نشود مسئله‌ای را حل نمی‌کند

بگیریم و جلو برویم که البته جهاتی از این مسئله را اشاره می‌کنیم.

این قدر عجله نکنیم که بخواهیم به تبلیغ برسیم، عجله نکنیم که فوری بخواهیم به تکثر افراد برسیم و فوری به گسترده کردن مجموعه نیروی

ورودی و خروجی حوزه در پایه دوره سطح و خارج برسیم. اول یک مقداری بررسی کنیم که خودمان داریم چه می‌کنیم و در کدام مسیر جلو می‌رویم....

بعد از دوران قدمای از محدثین و فقها که عمده‌ترین آنان مرحوم کلینی، کافی، صدوق، مفید، سیدمرتضی و شیخ طوسی که صدسال طول کشید، در دوران غیبت صغرا و بعد از او یک مقداری معارف شیعه مرتب شد و جایگاه خودش را پیدا کرد، از آن دوره به بعد تمام کارهایی که در این معارف انجام شده عمدتاً به ضخامت این معارف افزوده است و این ضخامت خیلی از اوقات از یک نوع فکر و اندیشه عرفانی و تنزلی برخوردار بوده است که از پیش نگرش به دین و استنباط از متون دینی را به سمت تفسیر ملازم با وجوه احتیاطی سوق داده است. البته مجاهدت‌های علامه حلی را در این باره داریم که ایشان سعی کرد مباحث کلام، فقه و قواعد قاعده‌مند شود؛ ولی ابعاد احتیاطی به خصوص از دوره صفویه به بعد دائماً اوج گرفته، ما با وضعی مواجه شدیم که بعضی از عبارات فقها یا متکلمان یا

در این مواقع به عهده‌گرفتن یک مسئولیت تمام عیار و گسترده در خصوص حجیت و اعتبار دانش دینی، توسط حوزه علمیه نقش بسیار مهمی دارد و مادر این سند، چیزی ناظر به این رویکرد نمی‌بینیم.

مفسران به تدریج آن طور به نظر آمده که گویی این روایتی از معصوم علیه السلام است، ولی وقتی که امروز شما جست‌وجو می‌کنید (با دقت در همه کتاب‌هایی که در دسترس است) می‌بینید که اصلاً ریشه روایی ندارد یا دست کم استنتاج مجموعه‌ای

از روایات است؛ یا مثلاً در بحث "عرف"، چون در میان فقهای ما به صورت عرف متشرعه و ملازم با شرع مطرح بوده، سبکی شکل می‌گیرد که این سبک به عرف تبدیل شده. آن قدر این بحث عرف تکرار شده است که امروز، وقتی برگردیم و عرف را در مقیاس و در تنوع عرف‌های مختلف و جغرافیاهای گوناگون مورد توجه قرار می‌دهیم می‌بینیم که کل این مفهوم عرف، سرگردان می‌شود. وقتی مفهوم عرف سرگردان شد، تمام مباحث دچار تلاطم می‌شود و یک نوع بحران حجیت و بحران اعتبار شکل می‌گیرد. مثلاً مرحوم سیدبن طاووس در مباحث عرفانی، یک جمله‌ای را استنتاج کرده که: «مَنْ لَمْ يَتَّسِعْ بَعْدَ الْأَرْبَعِينَ فَقَدْ عَصَى؛ اگر کسی بعد از چهل سالگی تأصی نکند، یعنی عصا به دست نگیرد، عصیان کرده است» این روایت نیست، ولی اگر به این متون دویست سال اخیر از مباحث اخلاقی دوره قاجار و بزرگان مراجعه کنید می‌بینید این مطلب را به عنوان یک روایت مطرح می‌کنند. از این دست مثال‌ها زیاد داریم.

بحث دلالت واضح و اعتبار و حجیت واضح در استدلال و استنتاج طفره نمی‌رفت و اگر جایی هم بایستی می‌گفت که این‌جا استنتاج محل مناقشاتی است همان‌را هم بیان می‌کرده که این‌جا محل مناقشه است، حال چه خودش جواب بدهد و چه جواب ندهد.

بنابراین یک سند چشم‌اندازی که بایستی چنددهه و یا نیم‌قرن آینده حوزه را تعریف کند چطور می‌تواند نسبت به یک مسئله به این مهمی بی‌توجه باشد. از این‌رو، زوایا و ابعاد تخصصی حجیت و اعتبار در اندیشه و فکردین و استنتاج معارف دینی امروزه خیلی بحث مهمی شده است و نمی‌شود به همان مباحثی که مقدار بسیار زیادی در حد اجمالات دنبال شده این را اکتفا کرد و جلورفت به خصوص که بررسی می‌کنید می‌بینید بخشی از آیات قرآن کریم در گذشته به گونه‌ای تفسیر شده که می‌بینید مقداری از تفسیر ناقص مانده، یعنی شاید به آن احتیاج نداشتند، نیازی



از آن دوره به بعد تمام کارهایی که در این معارف انجام شده عمدتاً به ضخامت این معارف افزوده است و این ضخامت خیلی از اوقات از یک نوع فکر و اندیشه عرفانی و تنزلی برخوردار بوده است که از پیش‌نگرش به دین و استنباط از متون دینی را به سمت تفسیر ملازم با وجوه احتیاطی سوق داده است.



آن وقت اگر فضای دانشی که در دنیا مصطلح است به ما بگوید آن روایاتی که طریقت این روایات را (به گونه‌ای که از لحاظ فهم و ادراک برای ما قابل استفاده باشد و به عنوان یک طریق محکم بتوانیم از آن دفاع کنیم) این‌ها را بیاورید، ما الآن نمی‌توانیم چنین کاری را انجام دهیم! البته قبلاً کارهایی انجام شده است؛ مثلاً مرحوم مجلسی در مرآة العقول سعی کرده بخشی از روایات و بحثی از اسکافی را مطرح کند و جنبه‌های سندی را هم بررسی کند؛ در میان اهل سنت نیز هیثمی در مجمع‌الزوائد آورده و مقدار زیادی از این مباحث مربوط به خودشان را مطرح کرده که طروق این روایات چگونه است، ولی بر اساس همین مباحثی که صدسال اخیر بحث شد، ما خوش‌بختانه با وضعیتی مواجه شدیم که مرحوم وحید بهبهانی و بعد شیخ انصاری و آخوند خراسانی از یک نوع طریقت واضح در اعتبار و حجیت دفاع کردند و جنبه‌های صرف یک نوع اتصال تاریخی محض را کافی تلقی نکردند و لذا طریقت معنای مبینی در بحث، اعتبار و حجیت پیدا کرد. متأسفانه ما همین کارها را هم تا همین الآن جدی نگرفتیم و بایستی به آن بپردازیم و درست برگردیم و این اعتبار و حجیت را به یک نقطه روشنی برسانیم.

تفسیر المیزان علامه طباطبائی، مقداری تلاش در این مسیر است، مؤثر و مفید هم بود. یکی از دلایل برجسته شدن مباحث شهید مطهری نیز همین بود، که ایشان از

نبود در این حد بپردازند یا جمع میان آیات قرآن کریم در دلالت و معنا لازم نبوده آن قدر گسترده مورد توجه قرار بگیرد. مثلاً الآن وقتی می‌خواهید درباره ارزش و اعتبار زن و مرد در جامعه و در میان بشریت تفسیری ارائه کنید هم بایستی آن آیات تکوین را مورد توجه قرار دهید و هم آیاتی که محوریت تکوین را تقوا و خیر و درستی می‌داند و هم جنبه‌های اُنس را و همین‌طور جنبه‌های مربوط به سکناى مرد و زن را. وقتی این دقت‌ها را انجام ندهیم با بحران حجیت و اعتبار مواجه می‌شویم و من تعجب می‌کنم که این سند هیچ چیزی از این کار را برای خودش در نظر نگرفته است. مسئله سوم، این که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و با کارهای شهید مطهری و شهید بهشتی و... این فضا برای ما پدید آمد که تقریباً از کارهای سنگینی که پیش روی ماست بی‌نیاز باشیم. در دوازده سیزده سال قبل، براساس نظر رهبر انقلاب یک جمعی در حوزه شکل گرفته بود که درباره چالش‌های پیش‌روی حوزه بحث کنند. آن زمان بحث‌هایی انجام شد و بعضی از فضایی که الآن مسئولیت‌هایی در شورای مدیریت حوزه دارند در آن جلسات حضور داشتند، محور این بحث‌ها همین بود که آیا ما میراثی که از دانش تفسیری، کلامی و فقهی در اختیار داریم این میراث برای ما تقریباً کامل است و فقط مشکل دسته‌بندی و طبقه‌بندی و نوع ارائه آن را داریم یا نه؟ اصلاً خود این میراث را با کار اجتهادی می‌توان ارتقا داد و روزآمد

کرد؟ شخصاً آن موقع از همین مبحث دوم دفاع می‌کردم و به دوستان می‌گفتم زودتر دست به یک اقدامی بزنید ما بایستی بتوانیم به سؤال‌های مستحدثه و جدید، پاسخ دهیم و اگر ندهیم آن وقت بزرگ‌ترین مشکلی که به دنبال این پیش می‌آید (و مسئله بعدی است که اشاره خواهیم کرد)، این که خودمان هم نمی‌توانیم متوجه شویم که این مفهوم اقامه دین بر آن پایه و ارکان اصلی که می‌خواهد استوار شود چگونه استوار می‌شود، بعد هم حوزه سردرگم می‌شود و بعد هم همه چیز رها می‌گردد، و این درگذشته اتفاق افتاد! متأسفانه این کار دنبال نشد و حالا در ده سال اخیر هم یک گروه در حوزه سعی می‌کنند حوزه را برگردانند به فضای سنتی و عده‌ای دیگر سعی می‌کنند حوزه را در یک دیوان‌سالاری و به زعم خودشان در یک نظم جدی‌تری قرار دهند. البته هیچ‌کدام از این‌ها پاسخ به سؤال اصلی نیست! علت هم این است که سؤال، از جای اصلی خودش دنبال نمی‌شود. مسئله اصلی این که ما متوجه شویم که به هر مسئله بایستی به صورت مسئله‌ای که سرنوشت جامعه اسلامی و جهان تشیع و جهان اسلام را تعیین می‌کند روبه‌رو شویم. مثال این که این بحث از زمان شیخ طوسی تا کنون مطرح بوده، که وقتی مال مظنونی ضمانت شده حالا تلف شود (اعم از این که ضمانت غصب باشد و یا ذمه) تلف شود، از آن موقعی که آن ضمانت کردن قرار می‌گیرد کجا را ما باید مقیاس تلف

این اعتبار و حجیت را به دست آورد و جامعه به آن اقبال کند و جلو رود، به اصطلاح اگر جامعه نتواند با این مبادی دینی و آموزه‌های دینی به صورت حجت و معتبر زندگی کند و دائم تلاطم بر او پیش بیاید خیلی طبیعی است بخش‌های بزرگی از جامعه جدا می‌شوند از آن مواردی که به صورت ره یافت و نوعی مسیر زندگی برایش مطرح شده است. **حوزه:** پس به این رسیدیم که حوزه بایستی یک ایده و یک برنامه برای گذار از بحران حجیت و اعتبار داشته باشد که البته فرمودید در این سند تحول حوزه یافت نمی‌شود. حال سؤال این است که آیا برای گذار از این بحران، باید به منابع جدیدی غیر از منابع چهارگانه، دست‌یابی داشته باشیم؟ یا نه با همان منابع چهارگانه که وجود دارد تحفظ کنیم، ولی بر روی فهم و مبانی خودمان در سه سطح بازنگری، بازبینی و بازسازی کار کنیم و گذار از بحران اعتبار و حجیت را در این سه سطح دنبال کنیم؟

حجة الاسلام نبوی: ما الآن منابع جدیدی نمی‌خواهیم؛ یعنی همان منابع چهارگانه، در واقع دو منبع بیشتر نیستند؛ یکی عقل و دیگری هم متن و حیانی است، اعم از این که این متن، آیات باشد یا روایات یا حکایت سنت باشد. منتها وقتی می‌خواهیم اول به یک استنتاج برسیم بایستی آن

حساب کنیم؟ آیا موقع ادای آن است؟ آیا اگر قیمت بالا رفت چکار کنیم؟ آیا مربوط به آن حالت زمان تلف و عدم دست‌رسی است؟ انواع تلف چگونه است؟ و ... یکی می‌گوید: من رأی این است که بگویم یوم‌الاداء، آن دیگری بگوید: یوم‌الاسقاط و تلف شدن و ... امروز پنجاه درصد دادگاه‌های نظام جمهوری اسلامی در بخش معاملات، اسیر عدم تبیین همین مسئله است و قانون، مفهوم خسارت را به صورت اجمالی و مبهم باقی گذاشته است. نتیجه‌اش دادنامه‌های متناقض و متعارض می‌شود. مسئله این نیست که من می‌خواهم یک بحث فقهاتی را دنبال کنم که چرا انتخاب می‌کنم و چه مبدأیی را انتخاب می‌کنم، بحث سر این است که بحران دلالت و حجیت اتفاق می‌افتد و جامعه با این حالت مواجه می‌شود که چه مبنایی به صورت اصل متیقن و غیرقابل خدشه می‌تواند از نوع معاملات و اموال مردم حفاظت کند و خسارت

را از دوش مردم بردارد؟ پس اگر حوزه خودش را در مقام تعیین و فیصله‌دادن بر اساس حجیت و اعتبار در دانش دینی (اعم از کلامی، فلسفی، فقهی و تفسیری) می‌داند باید این کار را هم انجام دهد و نمی‌تواند از دست خود رها کند و به مقدار زیادی به کارهای سطوح پایین‌تر پردازد و بعد بخواهد

ده سال اخیر هم یک گروه در حوزه سعی می‌کنند حوزه را برگردانند به فضای سنتی و عده‌ای دیگر سعی می‌کنند حوزه را در یک دیوان‌سالاری و به زعم خودشان در یک نظم جدی‌تری قرار دهند. البته هیچ‌کدام از این‌ها پاسخ به سؤال اصلی نیست! علت هم این است که سؤال، از جای اصلی خودش دنبال نمی‌شود.

واقعیت استنتاج را در مسیری در پیش بگیریم که بتواند نشان دهد که واقعاً داریم این مسیر طریقت را پیش می‌رویم. یکی از کارهایی که بعد از شیخ انصاری خیلی گسترده شد و چه بسا خود شیخ، با آن سیره و طریقه هم چندان سازگار نبود این بود که حرکت به سمت اجمال نص و بی‌فاصله و خوب اصول عملی و تأسیس اصول،

خیلی گسترده شد؛ این به معنای این است که ما نمی‌خواهیم اعتبار و حجیت را به گردن بگیریم و پاسخ آن را بدهیم. فرض را بر این می‌گذاریم که با همه مراجعه‌ای که به آیات کردیم اجمالش برطرف نشد به روایات مراجعه کردیم، اجمالش برطرف نشد... .

در حالی که ما باید سخت‌کوشی را در احتجاج همین آیات و روایات دنبال کنیم تا استنتاج را از مسیر رسیدن به نتایج و طی کردن مسیر طریقت به نقطه‌ای قابل قبول و موجه برسانیم، مگر این که اگر این‌گونه باشد، بخش اعظمی از آنچه که مربوط به دلالت آیات و روایات است هم چنان حالت اجمال باقی می‌ماند. بنابراین این دو پایه را به جای خود داریم. ولی یک مورد سومی را که تجربه است هم می‌خواهم مورد توجه قرار دهم. ما تجربه را در فهم دینی دخالت نمی‌دهیم و آن را به صورت یک امر مطلق، حجت نمی‌دانیم. اما باید به این توجه کنیم که دلالت تعقلی همگام با آیات و روایات،

● ما تجربه را در فهم دینی دخالت نمی‌دهیم و آن را به صورت یک امر مطلق، حجت نمی‌دانیم. اما باید به این توجه کنیم که دلالت تعقلی همگام با آیات و روایات، وقتی می‌خواهد به ما "خروجی" بدهد (یا به تعبیر قرآن، حیات طیبه دهد)، نمی‌توان بی‌تفاوت از کنار تجربه گذشت.

وقتی می‌خواهد به ما "خروجی" بدهد (یا به تعبیر قرآن، حیات طیبه دهد)، نمی‌توان بی‌تفاوت از کنار تجربه گذشت.

● مرحوم شهید صدر سعی کرد از یک نظریه‌ای دفاع کند (که البته آن نظریه عقیم هم هست و نتیجه هم نمی‌دهد!)؛ ایشان می‌خواست بگوید ما بایستی از فتاوی‌ی مختلف، بهترین‌ها و سازگارها را جمع کنیم، بعد

آن نظریه را بسازیم که حیات طیبه را شکل بدهد، ولی سؤال از شهید صدر این است، کسی که این‌ها را جمع می‌کند با چه حجیت و اعتباری می‌خواهد این‌ها را جمع کند و چگونه؟ اگر آن حجیت برتر از بقیه است آن خودش همین نظریات را شکل می‌دهد و جمع می‌کند؟ اگر هم مساوی یا مادون است که طبعاً نمی‌تواند اعتبار کافی داشته باشد. در واقع می‌خواهم بگویم مبحث دلالت را نمی‌توانیم وسط کارها کنیم، باید مبحث را درست دنبال کنیم و جلو برویم، همین‌طور به صورت مراجعه مرکب و متراکب و زیاد بشود به آیات و روایات.

گاهی می‌بینیم که استنتاج متوجه دو دسته آیات و روایات است. اما شما دسته سومی که باز می‌کنید می‌بینید بحث دقیق‌تری می‌شود و دسته چهارم را که باز می‌کنید می‌بینید دقیق‌تر می‌شود یا اصطلاحاً دستگاه شما معادلات و مجهولاتش

به موازین دینی و بازتاب آن، معتقد هستم و این همان چیزی است که قدمای از فقها می‌خواستند با عنوان "سیره متشرعه" بگویند و عمدتاً همین بود، یعنی وقتی موازین دینی را می‌خواهم عمل کنم، در ظرف مقدور انسان یک جریانی پیدا می‌کند این جریان چیزی نیست که بتوانید به هیچ وجه نادیده بگیرید و اگر نادیده بگیرید تحمیل صرف مفاهیم استنتاجی و ذهنی بر واقعیات عینی می‌شود که عملی نیست. بله، ما تجربه به صورت مطلق را قبول نداریم به خصوص تجربه‌ای که بیرون از فضای فکر دینی هم عمل بشود، ولی تجربه‌ای که مربوط به سیره و جریان عمل به موازین دینی و آموزه‌های دینی است، این خودش یک شاخص تصحیح کننده است؛ منبع استنتاج نیست، اما استنتاج را تصحیح می‌کند و ربط و ضبط و کم و زیاد را شکل می‌دهد.

اصلاً شما می‌بینید که در میان متشرعه، ازدواج دختران در سنین هفت و هشت سالگی یک رویه‌ای باشد؟ ما هرگز چنین چیزی نمی‌بینیم و در خانواده‌های متشرعه وجود نداشته، بالعکس در خانواده‌هایی که غیر متشرع‌اند، بیشتر دیده می‌شود. این‌ها را زیاد داریم، افرادی که قیافه‌های متجدد و مدرن را به خودشان می‌گیرند و یا خودشان را مدرن تلقی می‌کنند و زندگی خودشان را این‌گونه شکل دادند هیچ‌یک از علائم دینی در زندگی‌شان نیست، اما چند خانم را جمع می‌کنند در شرکتی و برای این که مراداتشان

دائم بالا می‌رود. شما اول فکر می‌کردید یک دستگاہی دارید یک معادله یک مجهول که سؤال می‌کردید مثلاً سهم زنان نسبت به این حصه و برخورداری چقدر باشد و این روایت جواب می‌دهد و تمام شد! از یک روایتی استنتاج می‌کنید و تمام! بعد می‌بینید که نه! دسته دیگری وارد شد و یک نوع تداخل حقوق و سهم‌ها دارد اتفاق می‌افتد؛ بعد، دو دسته روایت را نگاه می‌کنید، همین‌طور معادلات و مجهولات بالا می‌رود؛ سپس سه دسته روایت را نگاه می‌کنید، بعد معادلات بالا می‌رود؛ می‌بینید که مسئله بسیار حساس‌تر می‌شود. به عنوان مثال همین الآن قوه قضائیه با این که قبلاً دعاوی را جدا جدا استماع و رسیدگی می‌کرد، اکنون همان دعاوی را که رسیدگی می‌کند به طرف مقابل حق تقابل می‌دهد، یعنی یک دعوی تبدیل به دعوای تقابل شده، یعنی از روز اول متقابل استماع می‌کنید تا وقتی بخواهد به رسیدگی برسد. یکی از مسائل نظام قضایی ما همین‌طور است که دعوای را در این تجزیه می‌کند و این تواردهایی که در این تجزیه است به نوعی دعوای را از همان اول متلاشی می‌کند و سپس یک نوع رسیدگی‌های طولانی و گاهی متعارض اتفاق می‌افتد. این اصلش برمی‌گردد به آن نوع نگاهی که ما می‌خواهیم در امر استنباط دینی و تفسیر دینی انجام بدهیم.

لذا این بحث بسیار مهم است، منتها من به تجربه عرف متشرعه در درون عمل

به نوعی قابل دفاع باشد همه این‌ها را با استناد به احکام دینی (مثلاً چهارتا همسر دائم و چند تا موقت) توجیه می‌کنند! پس برگردیم یک مبحث را درست‌تر ببینیم آیا مبحث غرر در ازدواج موضوعیت دارد یا ندارد؛ و مسائل دیگر....

نکته آخر، وصف نام‌گذاری و وصفی برای کلیت مسیر زندگی دینی است که حوزه علمیه بتواند این اتصاف را به جامعه



من به تجربه عرف متشرعه در درون عمل به موازین دینی و بازتاب آن، معتقد هستم و این همان چیزی است که قدمای از فقهای می‌خواستند با عنوان "سیره متشرعه" بگویند و عمدتاً همین بود، یعنی وقتی موازین دینی را می‌خواهم عمل کنم، در ظرف مقدور انسان یک جریانی پیدا می‌کند این جریان چیزی نیست که بتوانید به هیچ‌وجه نادیده بگیرید و اگر نادیده بگیرید تحمیل صرف مفاهیم استنتاجی و ذهنی برواقعیات عینی می‌شود که عملی نیست.



منتقل کند. الآن دعوایی که در دودهمه اخیر مطرح شده و برخی هم حرف اسلام رحمانی را مطرح کردند. مدعیان اسلام رحمانی چون خودشان نتوانستند میان ابعاد فلسفی، کلامی، اعتقادی، مباحث تفسیری و فقهاتی جمع کنند، آخرین سنگری که پیدا کردند (با توجه به فضایی که در دنیا وجود دارد)، ادعای

دین حداقلی و در کنار آن، اسلام رحمانی را مطرح کردند. منظورشان این است که دو تا حکم اساسی را مطرح کنند: یا این که معتقدند از ابتدا آیات قرآنی و روایات نسبت به جنبه‌های مجازاتی، یک نوع اصالت و یک نوع خاص اصیل الهی را بیان نمی‌کند و به اصطلاح مدعی‌اند که خداوند رحمانیت‌اش آن قدر واسع است که این‌ها در حد یک نوع تشرزدن است، در حد یک نوع وعده و وعید و ترساندن بوده است، اما هیچ اراده حقیقی و واقعی در این اشاعه الهی نیست که این‌ها بخواهد واقع شود!

یا این که می‌گویند: اگر هم چنین وعیدهایی در زمان خودش بوده و جدی بوده مربوط به ادبیات تاریخی آن زمان است و امروز دیگر آن قدر تأکید بر آن‌ها موضوعیت ندارد! به نظرم حوزه در این سه چهارده گذشته و در این میانه، اصلاً وضع و جایگاه خودش را نتوانسته مشخص کند، نتوانسته بفهمد که چه می‌کند! طبیعتاً هرچقدر بهتر بتوانیم مسائل را تبیین کنیم متعاقباً در بخش مربوط به این که حقیقت اسلام را چگونه تفسیر می‌کنیم و چگونه زندگی‌ها جهت داده می‌شود از این تلاطم اسلام رحمانی بیرون می‌آید و اصلاً این بحث، بحث زایدی می‌شود. موضوع بحث ما این نیست که این‌ها می‌گویند دین رحمانی و ما می‌گوییم دین مجازاتی! بحث در این جا بسیار گسترده است. می‌بینید درجات زندگی و طبقات زندگی و سبک زندگی، نوعی از مباحثی که در

داریم می‌رسیم؛ یعنی با مبلغانی مواجهیم که اصلاً از مسئله حساب و کتاب و غضب الهی دارند فاصله می‌گیرند، وقتی با حمایت گسترده مردم مواجه می‌شوند می‌خواهند صرفاً به سمت این که از جنبه‌های مربوط به عفو و بخشش حرف بزنند تا بتوانند در جامعه جاذبه ایجاد کنند، اما حجیت و اعتبار چه می‌گوید؟! مشخص است که نمی‌توانید یک انسان که در این مسیر، مدت زمان قابل توجه ده سال، بیست سال و هزاران رفتار نادرست و رفتار گناه و خطا را

با هم جمع کرده، شما به صرف یک نوع وعده رحمت و رحمانیت، همه این‌ها را در او بخواهید و او را سریعاً به یک نوع نتایج برسانید، خود او هم راضی نمی‌شود!

این جاست که کار حوزه کار سخت و دشواری است و به

نظرم می‌آید بیش از همه حوزه به این مسئولیت ذاتی خودش توجه کند یعنی اول مسئولیت را قبول کند و بگوید این مسئولیت متوجه من است و او را عهده‌دار بشود، در پیش بگیرد و برود جلو. ال‌زهر وضعیتش شبیه ماست، یعنی او هم مثل حوزه قم دچار یک تلاطم شده است. درحالی که سلفی‌ها وضعیت ما دچار نیستند! البته سلفی‌ها

این جا قابل توجه است و می‌تواند نسبت به بخشی از بخش‌های جامعه مورد توجه قرار گیرد. این‌ها همه بایستی در آن بخش مربوط به اعتبار و حجیت تفسیر دینی مورد توجه قرار بگیرد و بحث‌های دقیق‌تری شکل بدهد و جلو بیاید به همین دلیل مرحوم میرزای شیرازی وقتی آن بحث ترتب را مطرح می‌کند منظورش این است که شما بایستی لایه‌لایه به جامعه نگاه کنید و اتفاقاً مذاق روایات و آیات قرآن کریم بیش از همه همین را بیان می‌کند.

اما هر قسمتی که وارد می‌شوید می‌بینید که اصلاً یک نوع اطلاق یک طرفه را نمی‌توانید تعریف کنید و برای این اطلاق یک طرفه مسئله را تمام شده و فیصله بدهید به همین دلیل می‌توانید بگویید ما این جا در خیلی از مسائل

ادعای بدوی داریم و بایستی ملاحظات بعدی را مورد توجه قرار دهیم و جلو برود و لذا این مسئله آخری اجمالش برای جامعه ما بسیار سختی دارد و آثار دورکننده‌ای دارد، جامعه نفهمد با چه وضعی مواجه است، نفهمد در جریان رشد فکری و تربیت دینی و در مجالس دینی مسیری که جلو می‌رود و دست‌آوردی که به دست می‌آورد چیست. این اواخر هم ما به یک نوع آشفتگی‌هایی در میان مبلغان دینی

الآن دعوایی که در دودوده اخیر مطرح شده و برخی هم حرف اسلام رحمانی را مطرح کردند. مدعیان اسلام رحمانی چون خودشان نتوانستند میان ابعاد فلسفی، کلامی، اعتقادی، مباحث تفسیری و فقهاتی جمع کنند، آخرین سنگری که پیدا کردند (با توجه به فضایی که در دنیا وجود دارد)، ادعای دین حداقلی و در کنار آن، اسلام رحمانی را مطرح کردند.

سیاسی چه اتفاقی افتاد. آن‌هایی که معارضة کردند و اسلحه برداشتند، بر پایه چه قواعدی بود؟ ما هنوز از همه نهج البلاغه در این حد که بتوانیم به یک نتایج واضح و روشنی در مباحثات و دلالت‌های خودمان برسیم، آن وضوح لازم را نداریم و دچار تلاطم هستیم و این جاست که این تلاطم مفهوم اقامه را برای ما دچار مشکل می‌کند. بنابراین قبل از این که به ترویج و تبلیغ برسیم (که آن هم جای خود بسیار مهم است)، باید آقایانی که در تدوین سند چشم‌انداز ایفای نقش کردند دوباره یک بررسی جدی‌تری بکنند و این نقاط را به نحو مناسب‌تری ببینند.

حوزه: اگر این تقسیم‌بندی را قبول داشته باشیم که حوزه سه موج را تاکنون دنبال کرده است: موج اول، موج مجتهد و مقلد که نقطه عطف علامه حلی است. یک موج دیگر، نایب امامی تا ملا باشی که می‌رسیم

به صفویه و علامه مجلسی یا محقق کرکی را دنبال می‌کنیم و موج سوم، موج امام و امت است که امام علیه السلام در حوزه ایجاد کرده است. الآن چهل سال با این موج سوم، حوزه زندگی را اداره کرده، اگر بخواهیم از این موج برگردیم به دو موج اولی بازگشت می‌کنیم یعنی به همان تفکر سنتی یا حکومت دست‌گردان یا چیزی که زیاد نمی‌تواند برای این موج سوم

در دارالافتاء مکه، حداقل وضوح بیشتری دارند در پاسخ و قاعده‌مندی اسلام را در تبلیغ بیشتر از ما دارند؛ ادله‌ای که درستی‌ها را نشان بدهد و یا ادله‌ای که نادرستی‌ها را نشان دهد، مطرح می‌کنند و خود همین، یک نوع وضوح و آشکاری بسیار زیادی را ایجاد می‌کنند. این شبکه‌های ماهواره‌ای که از معارف شیعی می‌خواهند دفاع کنند برای این که به یک نوع مبادلات کاملاً عوامانه افتادند و روی مسائل بسیار سطحی و پیش پا افتاده وارد جدل شدند از این‌رو، توان‌مندی مناسب نسبت به سلفی‌ها را ندارند و در این مباحث آن‌طور که باید و شاید نمی‌توانند جلو بروند. مثلاً هر چقدر الآن اقامه دلیل کنیم برحقیقت طریق اهل بیت و مکتب امامت علیهم السلام، وقتی مراجعه می‌کنید که

آن‌ها در جهان اسلام با زبانی صحبت می‌کنند که امیرالمومنین علیه السلام را به مقدار بسیار بیشتری از خود ما در سیره و سنت حضرت به او استناد می‌کنند، طبیعی است که اثرگذاری کار آن‌ها بیشتر است.

هنوز ما به این مسئله به خوبی جواب ندادیم که در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام و نوع مناسبات ایشان با جریان‌های

این جاست که کار حوزه کار سخت و دشواری است و به نظرم می‌آید بیش از همه حوزه به این مسئولیت ذاتی خودش توجه کند یعنی اول مسئولیت را قبول کند و بگوید این مسئولیت متوجه من است و او را عهده‌دار بشود، در پیش بگیرد و برود جلو. الازهر وضعیتش شبیه ماست، یعنی او هم مثل حوزه قم دچار یک تلاطم شده است.

جوابی پیش رونده و برهانی و متقن و اگر هم لازم است به رفت و برگشت بین سؤال و جواب مسیرش را طی کند تا به آن جا برسد) بعد از بحث‌هایی که شد کاملاً تأکید داشتند که نه! این دومی را نه می‌توانیم انجام بدهیم و نه خوب است انجام دهیم! من تأکیدم این بود که السؤال یجر السؤال باشد و البته خوب نشد. کم‌کم دفتر تبلیغات اسلامی آمد با برخی از مجله‌ها و در گذر زمان مقداری از این مباحث و مسائل به سمتی رفت که از آن فضای رایج فکر حوزوی هم بیرون رفت و نتوانستند از آن به خوبی دفاع کنند. بنابراین ما از نکات خرد شروع کنیم و یک بحث را جلو ببریم. قبول کنیم ما با این سؤال می‌خواهیم یک رشته و شاخه از آنچه که به زندگی و حیات عامه مردم است را پاسخ دهیم و حل کنیم. این طور نگاه نکنیم که یک نفر شبیه برایش پیش آمده، سؤال و شبهه او را رفع کنیم. اگر بخواهیم راه را درست طی کنیم باید همان طریقت درست را طی کنیم. به هر حال ماجزه به جزء در این مسائل باید شروع کنیم و آن را به عنوان خط زندگی تلقی کنیم، لذا می‌گوییم

کوچ جدیدی دارد پیش می‌آید، این است که ما تفسیر دینی را باید با متقن‌ترین دلایلی که اعتبار طریقت خودش دارد بایستی به جامعه ارائه کنیم؛ یعنی ما الآن داریم به سمتی می‌رویم که دیگر رساله عملیه بدون این که اشاره کند

جالب باشد. به نظر شما، اگر حوزه بخواهد در راستای همان بحث چهارم که اشاره کردید، توازونی بین اسلام فرهنگی و اسلام مدنی و یا اسلام حداقلی رحمانی با اسلام حداکثری بخواهد ایجاد کند و همان تفکر امام را دنبال کند (و برنگردد که اگر برگردد، حالا حالاها حوزه ایستا نمی‌شود!). به نظر حضرت عالی، حوزه چکاری بایستی بکند تا بتواند این موج سوم را هوش‌مندانه دنبال کند؟ حوزه بایستی از کجا شروع کند که از این موضع برنگردد؟

حجة الاسلام نبوی: به نظر من اگر حوزه از حرکت‌های جزئی‌تر کارها شروع و مسیر خودش را پیدا کند بهتر است از این که مبحث را از کلی شروع کند و بعد بخواهد جزئی و فرعی و تقسیم کند. اوایل دهه هفتاد دوستانی که مرتبط و فعال بودند در مجموعه مرکز مدیریت حوزه که آن موقع خیلی سابقه زیادی نداشت، به من گفتند: بیایید مسئولیت مرکز پاسخ‌گویی به سؤالات دینی را در حوزه به عهده بگیرید و جلو بروید. فکر می‌کنم از همان اوایل بود که آقای حسینی بوشهری

مدیر حوزه شده بودند. البته پیشنهاد این بود که مسئولیت مرکز با خود ایشان است منتها یک نفر مسئولیت جاننشینی ایشان را به عهده بگیرد و کار را مدیریت کند. من بحثم این بود که آیا شما می‌خواهید هرکس که سؤال کرد بالأخره یک جواب به او بدهید یا نه؟! (آن‌هم

قبل از این که به ترویج و تبلیغ برسیم (که آن هم جای خود بسیار مهم است)، باید آقایانی که در تدوین سند چشم‌انداز ایفای نقش کردند دوباره یک بررسی جدی‌تری بکنند و این نقاط را به نحو مناسب‌تری ببینند.

ماهیهانه کمک می کند. اما گفته خودم حاضر نیستم این وجوه را بدهم. خوب بعضی از مدارس علمیه به نحو فاخر ساخته می شود و یا برخی تشریفات و هزینه های سنگین برایش می شود خوب طبیعی است که برای مردم شبهه ایجاد می کند و مردم را متزلزل می کند. ولی ما کلاً در بحث دلالت داریم به این سمت می رویم، البته به کلیت زندگی برگردید چرا به مسائل دینی رو آوردید.

امروزه علم پزشکی در بخش های مهم تخصصی آمده در این فضاها شبکه اجتماعی و فضاها عمومی که مطرح می شود و خودش را با تمام قوا عرضه می کند تا ببیند که چقدر می تواند در این جا دوام بیاورد. چقدر دعوی سنگینی میان طب سنتی و اسلامی و شیمی دارویی وجود دارد، منتها مردم دنبال صحت و سلامت هستند، آن ها خروجی صحت را می خواهند درک کنند. بخش های مهمی از طب سنتی نه درست مدون شده و نه درست می تواند آزمایشات خود را عملیاتی کند و جواب خودش را بگیرد. این جاست که اگر جزیه جز مسئله شروع گردد و کار خوبی در پیش گرفته شود و رفت و برگشت سؤال و قیود جدیدی که می آید هر کدام بتواند جنبه های مختلفی از پاسخ ها را شکل بدهد و بعد آن طریقت به خوبی حفظ شود حتی موارد مباحثاتی که در درون حوزه حول این مسئله به جریان می افتد مباحثات فعالی باشد چه بسا این که در کوتاه مدت و فوری یک نکاتی را هم نتواند جواب دهد یا

که من این فتوا را به این روایت استناد کرده ام (یا به این اصل یا به این سیره و...) بدون اشاره به این اصلاً نمی تواند خوب جلو برود هر چه جلو رود آن بخش محضی که به عنوانی جنبه عوامی دارند و تقلید محضی را می پذیرند، این بخش کاملاً محدودتر و منقبض تر می شود.

اخیراً یکی از بازاریان قم و تهران، به نمایندگی از عده دیگری آمد نزد من و صحبت ها و گلابه های زیادی کرد، حرف ایشان عجیب بود در حالی که از نسل قبلی ما هم هستند، یعنی پیرمرد بودند و از ایشان چنین انتظار نمی رفت. ایشان از من پرسید که تقلید یعنی ما واقعاً بایستی دنبال ذائقه فقهاتی یک مرجع بزرگواری که فتوایی را داده باید کلاً دنبال این قضیه برویم چه بسا این که در شئونات که جلو می رویم مسائلی را می بینیم که حل نمی شود و نمی توانیم این را برای خودمان هضم کنیم. واقعاً چنین تقدیری را شما دارید بر آن تأکید می کنید! در پایان هم به من گفت که بسیاری از اهل کسب و کار بازار در مورد این که وجوه شرعی را بدهیم و این وجوه شرعی را شما بگیرید و مصالحی را به طور کلی برای خودتان تعریف کرده باشید که نتوانید خروجی واضح این مصالح را هم به ما نشان دهید ما قانع نمی شویم و لذا ایشان داشت صحبت می کرد که مثلاً فلان رفیق ما درآمد بسیار خوبی دارد، ایشان رفته از یکی از بزرگان نجف اجازه گرفت و قمی ها اجازه ندادند و حسب این اجازه دارد دویست یا سی صد خانوار فقیر و سادات را

این حرکت مجلس و دولت دارد به کدام سو می‌رود. حوزه علمیه بایستی به‌طور مشخص و جزیه‌جز وارد بشوند، مشخص کند عادلانه و ناعادلانه بودن تصمیم‌ها را و روشن کند که مفاهیم واقعی رشد و عدم رشد کجاها دارد واقع می‌شود و استثناها می‌توانند معنا پیدا کند. حوزه باید به همه این‌ها قالب و راهکار بدهد. بهترین کاری که می‌شود انجام داد و جواب هم گرفت، انجام همین کارهای مقدماتی و جزئی است و در انتها از مراجع و بزرگان حوزه بخواهید که نواقص کار را گوشزد کنند. اگر کارهای خوبی بشود ما به یک نوع وحدت نظرهای فقهاتی می‌رسیم. من بارها خدمت مراجع رسیدم و راجع به بعضی از مسائل سؤال کردم و مباحثی شکل گرفته بود، دیدم همه آن چیزهایی که ما داریم به‌عنوان قیودی که بایستی مورد توجه قرار بگیرند مطرح می‌شود خود بزرگواران مدنظر داشته‌اند، اما چون تمشیت حرکت و آن طریقی که می‌خواهد مطرح بشود نیامد جزیه‌جز مسائل را دنبال کند، به همان فتوای خودشان اکتفا کردند.

اما کدام یک از آقایان مراجع است که

بگویند اگر کسی یا خانمی

بباید ازدواج کند و به دلالت

حدیث شریف که: «لا یأخذ من

بیتها من دون اذن بعلها» یا:

«الاباذن بعلها» دلالت این آیه

معنایش این است که حتماً

اگر بخواهد تکان بخورد اجازه

نخواهد جواب دهد، در نهایت مسیر مسیر درستی طی می‌شود.

حوزه: اگر جزیه‌جز و مسئله‌به‌مسئله جلو برود به انحراف نمی‌رسد؟

حجة الاسلام نبوی: وقتی این ملاحظاتی را

که عرض کردم رعایت کنیم، یک نوع روش

کلی هم شکل می‌گیرد تا به آن روش کلی

اصلی برسیم. منتها الآن اگر بخواهیم به بحث

انشائیت و یا شأن توصیفی مقاصد دینی وارد

شویم، این دعوایها و مباحثات، دست کم به این

نحو، تمام شدنی نیست، اگر ما این بحث‌ها

را در چهل سال قبل انجام می‌دادیم، اکنون

می‌توانستیم روش‌هایی در پیش بگیریم که

هم مقاصد در حجیت و اعتبار ما داخل می‌آمد

و هم این استنادی که داریم به الفاظ و احکام

یعنی محمولات گزاره‌های دینی، به این‌ها

می‌رسیدیم و قدری جلو می‌افتادیم. خوب

دنبال نکردیم و به آن‌ها نپرداختیم. اگر الآن

دوباره بخواهیم چنین بحثی را دنبال کنیم به

جایی نمی‌رسیم یا اگر بخواهیم برسیم زمان

به ما اجازه نمی‌دهد. ما الآن جزیه‌جز مسئله

داریم مثلاً همین بحثی که راجع به ازدواج در

سنین پایین مطرح است. مجلس هم دنبالش

است. حوزه علمیه باید بگوید

که کجای این کار است، حوزه

علمیه می‌خواهد بگوید من بر

اساس پاسداری و حامل بودن

از مجموع آن معارف سنتی که

دارم، ممیزی می‌کنم که ببینم

این حرکت آموزش و پرورش و

● به‌نظرم اگر حوزه از حرکت‌های جزئی‌تر کارها شروع و مسیر خودش را پیدا کند بهتر است از این‌که مبحث را از کلی شروع کند و بعد بخواهد جزئی و فرعی و تقسیم کند.

بگیرد. خوب آموزش و سلامت اش را چکار کند؟ و بقیه مسائل را چکار کند؟ شئون قیود زندگی خودش را چکار کند؟ شئون قائمه را یا بدهید به زوج یا بایستی به او اجازه بدهید که این اطلاق روایت اخلاقی نیست که آن شئون قائمه را مانع بشود و جلویش را بگیرد؛ اگر این مباحثه دقیق جلو برود بعد هم در همین حرف کلی نمی ماند. شئون قائمه برای هر کدام از اقشار متفاوت است بعد هم

یک مجمع علمی با صدهزار نیرویی که

در این جا مشغول کار هستند و

با آن همه فضلا اگر نخواهد به

این سؤال ها اساسی و جزیه جز

مسائل پردازد پس قرار است

چکار کند؟!

پی نوشت:

*. پژوهش گر و مدرس حوزه و دانشگاه.

حوزه علمیه بایستی به طور مشخص و جزیه جز وارد بشوند، مشخص کند عادلانه و ناعادلانه بودن تصمیم ها را و روشن کند که مفاهیم واقعی رشد و عدم رشد کجاها دارد واقع می شود و استثناها می توانند معنا پیدا کند. حوزه باید به همه این ها قالب و راهکار بدهد.